

او این بود که می‌گفت: «چون مقاربت، تولید نسل می‌کند پدر است که آفریننده فرزند است و این که می‌گویند خدای آفریدگار است یک معنای مجازی است نه حقیقی...» هشام پس از دستگیری جعد، وی را نزد خالد قسری - استاندار عراق - فرستاد، «چون روز عید قربان در رسید، خالد قسری، جعد را در حالی که با زنجیر بسته بود حاضر کرد. و پس از نماز عید در آخر خطبه خود گفت: ای مسلمانان، اکنون بروید و قربانی کنید و خدای راست که از شما قبول کند و من امروز بر آنم که جعد بن درهم را (به جای گوسفند) قربانی کنم، زیرا که این بد دین گفته است نه موسی با خدا سخن گفت و نه خدای، ابراهیم را به دوستی برگزید، یعنی برضد قرآن گفته است. این بگفت و از منبر به زیر آمد و جعد درهم را ذبح کردند...»<sup>۱</sup>

در دوره بنی امیه نسبت به اقلیت مذهبی نیز ستمکاری می‌کردند؛ اسامه بن زید تئوخی در مصر بر مسیحیان بیداد فراوان روا داشت؛ «دارائی آنان را گرفت، ناچار در روزگار او، مردم به دیرها پناه آوردند. اسامه که این را دید از کم و کاست باج و خراج هراسیده دستور داد از دیرها و راهب‌ها شمارش کنند و دست هر راهبی را با حلقه آهن داغ کنند و روی آن حلقه، نام راهب و نام دیر و تاریخ آن را بنگارند و هر راهبی که داغی نداشت، دستش را ببرند و نیز مسیحیان را ملزم نمود که قبض رسید مالیات در دست داشته و به مأمورین نشان بدهند و اگر قبض در دست نداشتند، به دستور اسامه، ده دینار از آن جریمه می‌گرفتند، سپس دیرها و راهب‌ها را به دقت بازرسی می‌کردند و هر راهبی که حلقه در دست نداشت، فوری توقیف می‌شد؛ بعضی از آنان را سر بریدند و بعضی دیگر را زهر چوب هلاک کردند...»<sup>۲</sup>

به عقیده پروفیسور لوی، «بهترین دلیلی که می‌رساند ایرانیان با وجود سخت‌گیری زیاد، در محیط تسلط مسلمانان به عقاید آباء و اجداد خود باقی مانده بودند، محاکمه افشین سردار بزرگ و معروف ایران است که متهم به بدعت و لامذهبی شده بود...» علاوه بر این قیام بابک خرم‌دین، سنباد گبر، مُقنَع و دیگران به خوبی نشان می‌دهد که قرن‌ها پس از پیروزی مسلمانان در بین طبقات مختلف جامعه ایرانی عده‌ی در حال ارتداد و لامذهبی یا با عقاید دیرین خود به سر

۱. طبری، دوره ۲، ص ۹۴۰، به نقل از حاشیه کتاب تاج، ص ۱۳۹.

۲. جرجی زیدان، ج ۲، ص ۲۵.

می بردند و از راه تَقَبِه برای حفظ جان و مال خویش دعوی مسلمانان می کردند. شادروان دکتر محمد معین از سرگذشت ایرانیان پس از ظهور نهضت اسلامی چنین یاد می کند:

### وضع ایرانیان

چنان که می دانیم پس از ظهور نهضت اسلامی، پیشوایان و زعمای اسلام، کشورهای همجوار را به زور شمشیر فتح و از ملل تابع خواستند که یکی از دو راه را برگزینند: یا به دین اسلام گردن نهند و یا جزیه پردازند. گروهی از ایرانیان که تحمل رقیبت بیگانگان را نداشتند، سر به کوه و بیابان نهادند و بعضی تصمیم به مهاجرت گرفتند.

### مهاجرت به چین و هند

به حکایت سال نامه های چین عده یی از ایرانیان مهاجر در شهر کانتُن مستقر شدند و گروه دیگری از ایرانیان رهسپار دِهار هند شدند. شرح این مهاجرت در داستان منظومی به نام قصه سنجان ذکر شده است و سراینده آن ایرانی پاک نهادی است به نام بهمن کیقباد؛ اکنون بیتی چند از این منظومه دلنشین را ذکر می کنیم:

مقام و جای و باغ و کاخ و ایوان همه بگذاشتند از بهر دینشان  
به کوهستان همی مانند صدسال چه ایشان را بدین گونه شده حال  
پس از چندی در اثر مزاحمت دائمی، از راه دریا به سوی هندوستان رفتند:  
زن و فرزند در کشتی نهادند به سوی هند، کشتی تیز رانند  
و سرانجام پس از تحمل مشکلات گوناگون به سنجان رسیدند:

چنین حکم فضا شد هم از این پس سوی سنجان رسیدند آن همه کس  
پس از گفتگوی نماینده ایرانیان با راجه محل، موافقت شد زمینی سراسر جنگل  
به مهاجران ایرانی اعطا کند. ایرانیان با همت و پشتکار این سرزمین را آبادان کردند و  
سنجان نام نهادند و پارسیان پس از سیصد سال اقامت در این خطه به شهرهای دیگر  
گجرات روانه شدند و پارسیان امروز هندوستان از بازماندگان آن گروهند.

گروه دیگری از ایرانیان که با حفظ آئین مزدیسنا در میهن خویش باقی ماندند،

ناچار متحمل زندگی تلخی بودند، در اجرای آداب و مراسم دینی آزادی نداشتند؛ مؤلف تاریخ سیستان می‌نویسد که پس از آمدن عبدالله ابی بکره به سیستان (اندر سنه احدی و خمسین - ۵۱) وی همه پیشوایان مذهبی را کشت و آتش‌های گیرکان را برافکند. میشله مورخ نامی فرانسه حال ایرانیان این دوران را چنین توصیف می‌کند: «چون شب فرا می‌رسید، اعضای خانواده گرد هم می‌آمدند و روزهای گذشته خود را با حسرت و سوگواری یادآوری می‌کردند...»<sup>۱</sup>.

### وضع زرتشتیان

«در قرون نخستین اسلام تا قرن پنجم، دین زرتشتی در ایران هنوز بسیار رواج داشت و عده پیروان آن کیش زیاد بود. در کتب جغرافیایی عربی و مخصوصاً در أَحْسَنُ التَّقَاسِیمِ مُقَدِّسِی و مَسَالِكُ الْمَمَالِکِ اصطخری، از کثرت مجوس در ولایت پارس و فراوانی آتشکده‌ها در آن دیار و همچنین در ولایت دیگر ایران مکرر سخن رفته است. بدیهی است که در نتیجه رسوخ کامل اسلام در افطار و اکتاف کشور و رنج‌های بی‌شماری که به پیروان آئین مزدیسنا وارد می‌آمد، روز به روز از عده آنان کاسته گردید؛ تا بدین درجه رسید که امروز شاهد آنیم؛ امروز بخش اعظم زرتشتیان در یزد و کرمان اقامت دارند. از این ابیات ناصر خسرو (۳۹۴ - ۴۸۱) بر می‌آید که زرتشتیان در عصر او برای تشخیص از مسلمانان شماره‌ای بردوش می‌افکندند:

در بلخ ایمنند زهر شَرِّی	مبخواره و دزد و لوطی و زن‌بارة
ور دوستان آل رسولی تو	از خانمان کسندت آواره
زیشان پرشت گبر و بشد یکسو	بردوخته رگو <sup>۲</sup> به کتف شماره <sup>۳</sup>
رست او بدان رگو و ترستم من	بر سر نهاده هیجده گز شماره... <sup>۴</sup>

۱. نقل و تلخیص از کتاب مزدیسنا و ادب پارسی، اثر دکتر محمد معین، از صفحه ۱۷

به بعد. ۲. جامه کپته.

۳. دستاری که مردان بر سر بندند (در هندوستان).

۴. نقل و تلخیص از کتاب مزدیسنا و ادب پارسی، اثر دکتر محمد معین، از صفحه ۱۷

به بعد.

## مبارزه با مادیون و زندیقان در عهد عباسیان

در عهد مهدی خلیفه عباسی، کار تفتیش عقاید و افکار و مبارزه با مادیون شدت گرفت؛ «مهدی هیچ فرصتی را برای قلع و قمع زندیقان از دست نمی داد، گویند وقتی گذارش بر شهر حَلَب افتاد، فرمان داد تا زندیقان شهر را بکشند و پیکرشان را قطعه قطعه کنند. مؤلف اغانی می نویسد که وقتی مهدی به بصره رفت، بُشارین بُرد را به عهده دار زندیقان سپرد و فرمان داد تا چندان بزندانش تا قالب تهی کند... نویسنده تاریخ یعقوبی، صحنه دیگری از زندیق کشی مهدی را توصیف می کند: «به وی خیر رسید که منشی او صالح بن ابی عبدالله زندیق است، پس او را فراخواند، و چون درستی آنچه درباره او شنیده بود، نزد وی به ثبوت رسید، از وی توبه خواست، پس گفت: از عقیده بی که دارم بر نمی گردم و به جز آن نیازی ندارم؛ پس مهدی ابو عبدالله را فرمود تا بر خیزد و گردن پسرش را بزند، او هم برخاست و شمشیر برگرفت... لیکن چون شمشیر را بلند کرد برگشت و گفت: ای امیر مؤمنان من شنوا و فرمان پذیر برخاستم، اما همان هیجان و علاقه که پدر را در حق فرزند است مرا فراگرفت، مهدی وی را فرمود تا بنشیند و سپس دستور داد که گردن صالح را پیش روی پدرش زدند...» دل بستگی مهدی به تعقیب زندیقان چندان زیاد بود که بر فرزند خویش «هادی» چنین وصیت کرد: «پسَرِکِ من، وقتی خلافت به تو رسید، برای قلع و قمع این گروه آماده باش که اینان مردم را به ظاهری نیک خوانند، مانند پرهیز از بدکاری، و زهد و عمل آخرت، ولی سرانجام آنها را به خودداری از گوشتخواری و اجتناب از آلودن آب و کشتن حشرات کشانند، آنگاه بر پرستش دو خدا وادار کنند که یکی نور است و دیگری ظلمت، و نکاح خواهر و دختر را مباح شمارند... برای این فرقه دارها به پاکن و شمشیر در ایشان نه و با کشتارشان به خدا تقرّب جوی که من جدّ تو عباس را به خواب دیدم که دو شمشیر به من داد و گفت دو خدایی ها را بکشم.»

وقتی هادی به خلافت رسید، همچنان که پدرش وصیت کرده بود، با زندیقان سخت گرفت و گروه بسیاری از ایشان را بکشت. فرمان داد هزار دار آماده کردند و گفت: اگر زنده بمانم همه این گروه را می کشم؛ تا یکی از ایشان زنده نماند، اما مرگ او را امان نداد. یکی از کشته شدگان به دست هادی، کاتبی بود «از دیادار» نام که گویا

در حق طواف‌کنندگان کعبه گفته بود: «شبیبه گاوانی هستند که در پیرامون خرمن گردش می‌کنند»؛ شاعری درباره ازدیادار گفته است: چه می‌بینی حال آن مرد کافری را که کعبه را به خرمن، تشبیه می‌کند؛ و شاعری دیگر دشمنی خود را با ازدیادار چنین در قالب شعر ریخت:

قرنهاست که مانی مرده و اینک «ازدیادار» آشکار شده؛

ابوخالد (کنیه ازدیادار) از بیم کشتن یا ننگ، حج گزارد؛

به خدا سوگند که ابوخالد دوست می‌داشت که خانه خدا در آتش باشد؛

در آئین او نه ماران می‌کشند - و نه گنجشک‌ها را در سرای؛

و نیز موش را در آغوش نمی‌کشد و می‌گوید روح خداوند در پیکر موش است. به هر متهم به زندقه‌یی، اگر منکر می‌شد، تکلیف می‌کردند تا بر تصویر مانی آب دهان بیندازد و یا گوشت بخورد یا یک پرندۀ کوچک را به دست خویش هلاک کند، البته مانویان با ایمان و معتقد از انجام این کارها سرباز می‌زدند، ولی سست‌اعتقادان و غیر مانوی‌ها ابایی نداشتند... گویند در زمان مأمون ده تن را به اتهام زندقه گرفتار کردند، دستگیرشدگان مانوی بودند، و مثل همه مانویان لباس پاکیزه و هیئت آراسته داشتند، شکمباره‌یی که دستگیرشدگان آراسته را دید، پنداشت که آن‌ها به مهمانی می‌روند، خود را در میان آنها جا داد اما به جای سورچرانی، محاکمه گردید؛ آن ده تن از آئین خود دل نکندند و گردنشان زده شد، اما او، آب دهان بر تصویر مانی افکند و هم مرغی را که آورده بودند سربرید؛ وقتی مأمون از وی پرسید که چه کاره است؟ جواب داد که ای امیر مؤمنان، شمشیری را که به گردن آنان زده‌یی باید در شکم من فرو کنی، زیرا من به‌هوای سوریگان همراه ایشان آمده‌ام.

#### مقاومت و جوان‌مردی

... همچنین در زمان مأمون شخصی به نام محمد بن حسن، از مردم برای «طالبی» که به امامتش اقرار کرده بود بیعت می‌گرفت، معتصد از او خواست که طالبی را معرفی کند، پس از گفتگوی بسیار آن مرد نپذیرفت و به معتصد گفت: «به خدا اگر مرا به آتش کیاب کنی بیش از آنچه از من شنیده‌یی نخواهم گفت و برضد کسی که مردم را به اطاعت او خوانده و به امامتش اقرار کرده‌ام گواهی نخواهم داد، هرچه

می‌خواهی بکن؛ معتضد به او گفت: تو را همان‌طور که گفתי شکنجه می‌کنم؛ گویند که او را به میلهٔ درازی کشیدند که از دُبُرش داخل و از دهانش بیرون آمد و در حضور معتضد دو سر میله را بلند کرده او را روی آتش بزرگی گرفتند و او همچنان معتضد را ناسزا می‌گفت و دشنام می‌داد تا بمُرد... در فقه حنفی، کفر و زندقه توبه پذیر نیست و زندیق واجب‌القتل شمرده شده است... زندیقان اکثراً مردانی مطلع و اهل بحث و مناظره بودند و در شاخه‌های مختلف علوم دوران خود نظیر فلسفه، تاریخ و منطق اطلاعاتی داشتند و مخالفان خود را در تنگنا قرار می‌دادند و خواه و ناخواه گرفتار سختگیری‌های ناشی از تعصب می‌گشتند. این جریان فکری به علت عدم پیوند اصولی با توده‌ها، در اکثریت مردم که در منجلاب جهل و خرافات غوطه‌ور بودند، اثری عمیق باقی نگذاشت. جاحظ از نویسندگان بنام این دوران دربارهٔ زنداقه توصیفی دارد که شایان توجه و قابل نقل است: «کسی که از میان نویسندگان سربلند کرده، از سخن، عبارات شیرین را آموخته... ادب ابن مُفْتَع را اخذ نموده و کتاب مزدک را معدن علم دانسته و کلیله و دمنه را مایهٔ فضل شناخته... و آنگاه بر قرآن، ردّ و انتقاد کرده و آن را متناقض و متباین می‌داند، سپس اخبار و احادیث را تکذیب می‌کند... و آن‌چه را به چشم دیده نشود یا عقل آن را نمی‌پذیرد، تکذیب می‌کند و حاضر را به غایب ترجیح می‌دهد، و آن‌چه را در کتب وارد شده اگر مقرون به منطق باشد، قبول و الّا ردّ می‌کند... چنین کسی زندیق است.»<sup>۱</sup>

۱. رحیم رئیس‌نیا، از مزدک به بعد، انتشارات پیام، از ص ۷۸ تا ۸۳ (به اختصار).

## سیر عقاید مذهبی در ایران و ممالک اسلامی

پس از حمله اعراب، آئین اسلام به زودی سراسر ایران را فرا نگرفت، بلکه تا مدتی دراز پیروان مذاهب زردشتی، مانوی، مسیحی، مزدکی، یهودی و بودایی در نقاط مختلف با دادن جزیه، به اجرای مراسم مذهبی خود ادامه می دادند. از دوره بنی امیه در اثر فشارهای اقتصادی و سنگینی بار مالیات، طبقات زحمتکش مخصوصاً کشاورزان و پیشه‌وران برای نجات از مظالم عمال حکومت اموی، دین قدیم خود را ترک گفته به آئین اسلام گرویدند و به طوری که قبلاً یادآور شدیم بعضی از خلفا و عمال حکومت بنی امیه از این جریان سخت ناراضی بودند، زیرا مسلمان شدن ایرانیان موجب نقصان عواید آنان می شد. پس از روی کار آمدن عباسیان عده‌بی از ایرانیان صمیمانه به آئین اسلام گرویدند و جمعی دیگر برای نفوذ در دستگاه حکومت، نظاهر به قبول اسلام کرده مناصب و مشاغلی مهم کسب نمودند. از آن جمله خاندان برمکه، عبدالله بن مثنی، مازیار و افشین را باید نام برد که جملگی به الحاد و زندقه متهم بودند.

غیر از این عناصر، از دوره بنی عباس به بعد جمعی از ایرانیان در اثر فعالیت پیشوایان مذهبی فرقه معتزله و اسماعیلیه یا بر اثر مطالعات شخصی به مذهب اسلام گرویدند و بعدها فرزندان این جماعت اغلب به دین پدران خود رفتند و به این ترتیب روز به روز بر شماره مسلمین افزوده شد به طوری که در اواخر قرن چهارم اکثریت ایرانیان پیرو آئین اسلام بودند و فقط اقلیتی در فارس، خراسان، ماوراءالنهر و طبرستان، آزادانه مذهب دیرین خود را پیروی می کردند. ولی با گذشت زمان روز به روز بر پیروان اسلام افزوده و از هواخواهان مذاهب دیگر کاسته می شد.

«... مذهب اسلام نیز پس از رحلت حضرت محمد (ص) دستخوش تشعب و اختلاف گردید... مهم‌ترین شعبی که در سه قرن اول هجری در ایران اهمیت داشت، مذاهب اهل سنت، مذاهب اهل تشیع و مذاهب خوارج بوده است. اختلافات مذهبی که در میان مسلمین بروز کرد سه مبنای اساسی دارد: نخست مسأله جانشینی (خلافت و امامت)، دوم اختلاف در روش فقهی (فروع احکام)، سوم اختلاف در اصول عقاید. ظهور هر یک از این فرق و بحث و مشاجره در صحت یا بطلان معتقدات آنها در میان مسلمانان ایران، در سه قرن اول هجری و قرون بعد، در افکار اجتماعی و ادبی این ملت نیز مؤثر بود و از هر یک، آثاری در ادبیات فارسی باقی مانده است.»<sup>۱</sup>

ما طی فصول قبل، اصول عقاید و نظریات مهم‌ترین فرق اسلامی یعنی اهل سنت و جماعت، شیعیان، معتزله، اسماعیلیه، فاطمیّه و غیره را به اختصار بیان کردیم و متذکر شدیم که از آغاز قرن سوم هجری (دوران خلافت مأمون)، زمینه برای مطالعات فلسفی و تحقیق در ماهیت آراء و عقاید ملل و نحل، فراهم گردید. تألیف کتاب الفهرست به همت ابن الندیم و تدوین کتاب تحقیق مالئهند اثر گرانبهای ابوریحان بیرونی درباره اصول عقاید برهمنی و بودایی، مظاهری از روح تجسس و تحقیق است که در آن ایام بین دانشمندان و صاحب‌نظران پیدا شده بود، ولی این احوال یعنی آزادی نسبی بحث و انتقاد در پیرامون مذاهب و راه و رسم‌های فکری و اجتماعی ملل، چندان نپائید و با استقرار حکومت ترکان مستبد، و حمایت بزرگان و امیران از آشاعیره، آزادی بحث و مناظره جای خود را به تعصب و جدالهای غیرمنطقی داد و به تدریج کار به جایی رسید که هر کس با دیگری دشمنی و عنادی داشت به سب و لعن او اقدام می‌کرد و گاه به یاری بعضی از فقها و رهبران جاهل و طماع دین، عناصر مغرض خون دشمنان سیاسی و اقتصادی خود را به نام کفر و الحاد بر زمین می‌ریختند.

کتاب ملل و نحل شهرستانی که ظاهراً در ۵۲۱ هـ تألیف شده، متعلق به دوره بی است که محدودیت‌های مذهبی به تمام معنی وجود داشته است.

۱. نقل و تلخیص از تاریخ ادبیات، دکتر ذبیح‌الله صفا، ج ۱، ص ۴۱ به بعد.



## فرقه‌های مذهبی

شهرستانی در کتاب ملل و نحل خود، اهل عالم را برحسب (رای‌ها و مذهب‌ها) تقسیم می‌کند، و عده‌ی را «اریاب دیانت مطلقه» می‌خواند مانند مسلمانان، یهودیان، نصاری، مجوس؛ و عده‌ی را «اهل رای‌های کج و اهواء باطله» می‌شمرد مثل فلاسفه، دهریان، صابیان و ستاره‌پرستان، بت‌پرستان و برهمنان؛ که شماره دقیق آنها معلوم نیست.

اما اهل دیانات مطلقه، خود بریک راه نرفته‌اند بلکه به فرقه‌ها و دسته‌های چندی تقسیم شده‌اند، چنان که به گفته شهرستانی، مجوس به ۷۰ فرقه منقسم و متفرق می‌شوند، و یهود به ۷۱ فرقه، و نصاری به ۷۲ فرقه، و مسلمانان به ۷۳ فرقه، ولی رستگار دائم از فرقه‌های هر امت یک فرقه خواهند بود زیرا مجال است که در دو قضیه متناقضه که مشتمل باشند بر شرایط تقابل و تناقض، هردو صادق آیند بالضرورة یکی حق باشد و دیگری باطل...<sup>۱</sup> در میان پیروان «رای‌های کج و اهواء باطله» نیز وحدت نظر و اتفاق رأی نیست، جمعی به وجود خدا معتقدند و برخی منکر خدا هستند، بعضی به وجود انبیاء و رسل عقیده دارند و برخی منکر این معنی هستند و می‌گویند «انبیاء امثال مانند، در نوع و بشریت مشترکیم. از چه رو ما را گردن اذعان در متابعت ایشان نرم باید داشت، و گویند به چه مزیت ما را لواء اطاعت ایشان باید برافراشت؟»

برخی به ریاضت و رهبانیت دعوت می‌کنند و برخی مردم را به کار و کوشش و مبارزه می‌خوانند.

فرقه‌های گوناگونی که از اسلام منشعب شده‌اند به طوری که مطالعه در تاریخ مذاهب نشان می‌دهد طبقات مختلف جامعه بشری از روزگار قدیم برحسب منافع اقتصادی و اجتماعی خویش در ادیان و مذاهب تغییراتی داده و برای تأمین مصالح اجتماعی خود به نام خدا و رسول و پیشوایان دین دسته و فرقه جدیدی به وجود آورده‌اند و به یاری آن با مخالفین خود

۱ و ۲. مأخوذ از ملل و نحل شهرستانی، ترجمه صدرالدین ترکه، به اهتمام جلالی نائینی، ص ۱۵ و صفحه ۲ به بعد.

از در جنگ و مبارزه وارد شده‌اند. برای آنکه خوانندگان به تشنّت و اختلاف عظیمی که در مذاهب عالم موجود است واقف گردند، به عنوان نمونه فرقی را که از اسلام منشعب شده‌اند به ترتیب حروف ذکر می‌کنیم:

اثنی عشریه (۱۲ امامی) احمدیه، اسحاقیه، اسماعیلیه، پیروان اصحاب کساء، امامیه، امریه، اهل افراط، اهل ایمان، اهل تفریط، اهل فترت، اهل رؤیت، اهل سنت و جماعت، باطنیه، باقریه، تبریه، بدعیه، بزغیه، بشریه، بلالیه، بومسيلمیه، بُناتیه، تعلیمیه، تومنیّه، ثعالیه، ثوباتیّه، جاحظیه، جارودیه، جبریه، جباتیه، جریریه، جعفریه، جناحیه، جهمیّه، جوالبقیّه، حارثیه، حازمیّه، حربیه، حسینیه، حلولیه، حمزویه، خرمیه، خشبیه، خطابیه، خلنّیه، خوارج (ازارقه، نجدیه، بیهسیه، اباضیه، صفریه، خیاطیه) ذکیریه، ذبایه، ذمیه، رافضیه، واوندیه، رجعیه، رزامیه، رشیدیه، زیادیه، زیدیه، سبائیه، سبعیه، سرخونیه، سرخابیه، سلمانیّه، سلیمانیه، سمیطیه، سنبادیه، شریعیّه، شریکیّه، شعیبیه، سَلَمَغانیه، شبانیّه، شیخیه، شیطانیه، صائدیّه، صباحیه، صالحیه، صفاتیّه، صفریه، صلتنیه، ضراریّه، طیاریه، عابدیه، عباسیه، عبیدیه، عجارده، علیاویه، عمیریه، عنبیه، غالیّه، غرابیه، غسانیّه، غمامیه، فاطمیه، فطحیه، فاسمیه، فرامطه، قطعیه، کاملیه، کرامیه، کریمه، کسفیه، کیالیّه، کیسانیّه، کودیه، لاعنیه، مبارکیّه، مبیضه، متصوفه.

بعضی از فرق نامبرده خود به چندین فرقه تقسیم شده‌اند، چنان که اهل تصوف به ۷ طایفه تقسیم شده‌اند از این قرار: حلولیه، اتحادیه، واصلیه، عشاقیه، تناسخیه، وحدیه، رزاقیه. هریک از شعب نامبرده نیز خود به دسته‌ها و شعب چندی تقسیم شده‌اند که ذکر عقاید یکایک آنها از حوصله این کتاب خارج است.<sup>۱</sup>

حمدالله مستوفی می‌نویسد: «... ملّت محمدی، به حکم حدیث «سَتْفِرُقُ أُمَّتِي عَلَي ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، التَّاجِبَةُ مِنْهُمْ وَاجِدَةٌ أَنَا عَلَيْهِ وَاصْحَابِي» [یعنی: امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که یکی از ایشان که من و اصحابم در آنیم رستگار است...] خواجه نصیر طوسی گوید:

۱. با استفاده از کتاب ملل و نحل شهرستانی، پیشین. قابل توجه است که پس از انتشار ملل و نحل شهرستانی نیز، صدها فرقه پدید آمده و نامگذاری شده‌اند که ذکر همگی آنها موردی ندارد.

هفتاد و سه قوم در جهان می‌بویند هر یک برهان مختلف می‌جویند سررشته حق به دست یک طایفه است باقی به خوش آمدی سخن می‌گویند حمدالله مستوفی از سرِ اعتقاد و ایمان می‌گوید:

«... با وجود ظهور دعوت دین خاتم النبیین هر که تتبع ادیان دیگر کند، هالک بود و هر که متابِع اوست ناجی است...»<sup>۱</sup>

نسفی در کشف الحقایق می‌نویسد: «بدان که رئیس اهل سنت شیخ ابومنصور ماتریدی و حجة الاسلام محمد غزالی... می‌گویند که از این ۷۲ مذهب، آنها که اهل آتشند، شش مذهب است، «تشبیه» و «تعطیل» و «جبر» و «قدر» و «رفض» و «نصب». اهل تشبیه خدای را به صفات ناسزا، وصف ناسزا کردند و به مخلوقات مانند کردند، و اهل تعطیل صفات خدا را منکرند و بندگی خود را به خداوند اضافه کردند؛ و اهل جبر، بودن عالم را قدیم می‌دانند و بر این اعتقادند که هرگز بر طرف نخواهد شد؛ و اهل قدایی خدای را به خود اضافه کردند و خود را خالق افعال خود گفتند؛ و اهل رفض در رستی امیرالمؤمنین (ع)، غلو کردند و در حق صدیق<sup>۲</sup> و فاروق، طعن کردند و گفته که هر که بعد از محمد (ص) بلافضل با علی بیعت نکرد و او را خلیفه و امام ندانست، از دایره ایمان بیرون رفت؛ و اهل نصب در دوستی صدیق و فاروق غلو کردند و در حق علی طعن کردند و گفتند که هر که بعد از محمد (ص) با صدیق بیعت نکرد و او را خلیفه و امام ندانست، از دایره ایمان بیرون رفت. و هر یک از این فِرَق ۶ گانه به دوازده فرقه شدند و ۷۲ فرقه جمع آمدند و جمله در آتشند به حکم لفظ نبوت که «كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً» پس آن واحد، غیر از آن هفتاد و دو فرقه‌اند و ایشان از اهل نجاتند، زیرا که بر مذهب مستقیم‌اند. این شش مذهب به یقین در وقت محمد (ص) نبود و بعد از محمد (ص) پیدا آمد...»<sup>۳</sup>

در کتاب ۷۳ ملت از آثار قرن هشتم نیز به فرقه‌های مذهبی و آرا و نظریات آنها اشاره شده، در مورد حدیث نبوی که امت من به ۷۳ فرقه تقسیم می‌شوند و همگی جز یک دسته اهل دوزخند، از قول امام غزالی می‌نویسد: «كُلُّهَا فِي الْجَهَنَّمَ إِلَّا الْوَأَدَّيْقَةَ»

۱. حمدالله مستوفی، تاریخ‌گزیده، به‌تعمام دکتر نوایی، ص ۱۸ به‌بعد.

۲ و ۳. به ترتیب القاب ابوبکر و عمر. ۳. نسفی، کشف الحقایق، ص ۱۲.

یعنی آن فرقه‌ها در بهشتند جز زندیقان...<sup>۱</sup> درباره فرقه جبریه می‌گوید بیروان ابن فرقه برخلاف قدریه که می‌گویند سررشته اختیار در دست ماست، می‌گویند: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ فِي حَزْمَاتِهِ وَ سَكَنَاتِهِ إِخْتِيَارٌ، أَدَمَىٰ فِي حَزْمِ جَوْكَانِ قَضَا وَ قَدَرٍ چُونِ گوی باشد، عاجز و بیچاره و مجبور و مقهور، و هیچکس را در هیچ حالی اختیاری نه، چون سنگ آسیاکه مقتضای او سکونت است و آرام...<sup>۲</sup> اهل قدر می‌گویند همه، ما کردیم، اهل جبر می‌گویند همه او کرد (یعنی خدا کرد) علی (ع) فرمود لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ، یعنی عمل آدمیان نه جبر و نه تفویض است بلکه امری است بین آن دو. درباره فرقه معطلیه می‌نویسد: «قَالُوا: أَلْعَالَمُ لَمْ يَزَلْ مَوْجُودًا بِتَفْسِيهِ كَذَلِكَ، لَا بِضَائِعِ عَلِيمٍ وَلَا بِفِطْرِ حَكِيمٍ، گویند که عالم همیشه بوده است، خواهد بود، و هرگز نباشد که نباشد؛ خانه‌ای است. عالم، بی‌خانه خدا... لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرَ نَادِيَارٍ، کسی در خانه نیست و اگر هست مائیم.

ما هیچ نه‌ایم و جمله ماییم گاهی جو سگیم و گه هماییم  
 آن‌ها که طلبکار خدایید، خدایید حاجت به طلب نیست شماید شماید  
 در خانه نشینید، مگر دید به هر سو زیرا که شما خانه و هم‌خانه خدایید  
 چیزی که نکردید گم، از بهر چه جوید؟ با خویشتن آید، کجایید کجایید؟  
 حرفید و حرفوید و کلامید و کتابید جبرئیل و براقید و رسولید، شماید...<sup>۳</sup>  
 و فرقه اتحادیه... گویند چون روح آدمی صفا و مُفْرَدٌ\* گردد، از خانه دویی بیرون نازد و عبارت تویی و منی براندازد، به حقیقت کشف [رسد] که عارف و معروف، و عاشق و معشوق، بندگی و خداوندی از میان برخیزد و خداوند و بنده هردو یکی شود.

### ریشه اختلافات مذهبی

چنان که اشاره کردیم، پس از رحلت پیشوای اسلام، اندک‌اندک اختلافات مذهبی، چه در مسأله جانشینی و چه در روش فقهی و اصول عقاید آغاز گردید.

۱. مقدمه ۷۳ ملت، از آثار قرن هشتم، به اهتمام دکتر جواد مشکور، ص ۷.

۲. همان کتاب، ص ۶.

۳. همان کتاب، ص ۱۰.

۴. تنها.

در نخستین ساعات رحلت پیغمبر، عده‌ی از مسلمین گفتند که حضرت جانشینی برای خود تعیین نکرد. بلکه این کار را به عهدهٔ «أمت» گذاشت، و جمعی دیگر چون حضرت علی (ع) و یارانش می‌گفتند که خلافت باید در خاندان نبی باشد؛ بالاخره در اجتماعی که از بزرگان صحابه در «سقیفه بنی ساعده» تشکیل شد، پس از بحث و گفتگوی بسیار میان مهاجرین که از اشراف شمال (نزار و مضر) بودند و میان انصار مدینه که خود را به جنوب یمن و سبأ منسوب می‌داشتند، سعید بن عباده که از طرف انصار برای احراز مقام خلافت پیشنهاد شده بود، از میدان مبارزه بیرون رفت، و ابوبکر در پرتو حمایت عمر به خلافت منصوب شد و اهل صفه که بیشتر یمنی بودند، از جریان سیاست رانده شده خانه‌نشین گشتند.

در دوران خلافت عمر در اثر فتوحات پیاپی مسلمین، طرفداران خلافت علی (ع) فعالیت‌ی نداشتند، ولی پس از آنکه عثمان از اصول ابتدایی عدالت و بی‌طرفی انحراف جست، طرفداران اهل صفه و حامیان علی (ع) در سرزمین‌های عربی و ایران از نو جان گرفتند. اختلاف دو خاندان هاشمی و اموی، بسیاری از ایرانیان و اعراب را به طرفداری از علی (ع) و مخالفت با خاندان اموی برانگیخت و سرانجام کار اختلاف بالا گرفت و به جنگ صفین منتهی شد و به شرحی که در جلد دوم تاریخ اجتماعی ایران دیدیم، با حکمیت ساده لوحانهٔ ابوموسی اشعری پایان یافت. پس از حکمیت، پیروان علی (ع) با رأی حکمین (ابوموسی و عمرو عاص) به مبارزه برخاستند.

### نظریات سیاسی خوارج

دستهٔ مبارز و سرسخت خوارج، از این تاریخ پای در میدان سیاست نهاد؛ این جماعت با حکومت دو خلیفهٔ نخستین موافق بودند، و عثمان را فاسد می‌شمردند. بعد از موضوع حکمیت، با علی بن ابیطالب (ع) نیز آغاز مخالفت کردند و با خلفای اموی و عباسی نیز سخت مبارزه نمودند. از جمله آرای جالب و مترقی این جماعت یکی این بود که می‌گفتند: مردم باید با آزادی کامل، خلیفه را از میان مسلمین، خواه قریش و عرب و خواه از هر قوم و ملت دیگر، برگزینند و با هر نوع تفوق ملی و نژادی مخالفت شدید می‌کردند.

دسته خوارج که در ۳ قرن اول هجری در نواحی شرقی ایران و خراسان و سیستان نیز فعالیت سیاسی مؤثر داشتند و پس از چندی به شعب و فرق متعدّد تقسیم شدند. «از مهمترین فرق خوارج «ازرقه» و صفریه بودند، از بزرگان خوارج ایران باید از حمزه پسر آذرک شاری و عمار خارجی نام برد، خوارج چنانکه اشاره شد در نواحی مختلف ایران پراکنده بودند؛ از جمله (اندر حدود این کوه بلقا شهرها و روستاها بسیارند و اندروی همه مردمان خوارجند. حدودالعالم) باز در حدودالعالم می خوانیم: «اسبزار» او را چهار شهر است... و مردمان او همه خوارج اند و جنگی.»<sup>۱</sup> خوارج از جهت ثبات رأی و شجاعت و مخالفت شدیدی که با خلفای بنی امیه و بنی عباس داشتند، عاملی مهم در ضعف حکومت آنان بودند، و در استقرار حکومت های ملی در ایران به طور غیرمستقیم نقشی مهم ایفا کردند. به نظر ادوارد براون: «خوارج، مظهر تمایلات دموکرات منشانه تازیان، و شیعیان نماینده تمایلات سلطنت خواهانه ایرانیان بودند.»<sup>۲</sup>

به نظر بعضی از دانشمندان اختلاف شیعه و سنی را به جنگ علی و عمر خلاصه کردن، علمی و صحیح نیست؛ اختلاف شیعه و سنی دو جنبه دارد: الف - اختلافات ایدئولوژیک، که میان اندیشه مردم شرق دجله تا رود سند، و مردم غرب فرات تا ساحل مدیترانه وجود داشته است. شیعیان طرفدار اندیشه شرقی بودند و اصول افکار آنها این بود:

۱- بشر مختار است (در برابر جبر سنی)؛

۲- حسن و قبح عقلی است نه شرعی (آن چنان که سنی گوید)؛

۳- قرآن و کتب آسمانی دیگر و قوانین، همه حادث و ساخته بشرند نه مصنوع خدا و قدیم. و از این جمله نتیجه می گرفتند که قوانین، قابل تغییر هستند (برخلاف سنیان که این فکر را باطل می شمردند)؛

۴- امام به نظر شرقیان (و ایرانیان) باید از «تأیید الهی» برخوردار یا به قول مسلمانان و بالاخص شیعیان «معصوم» باشد،

۵- لطف و عطوفت در ذات الهی است، یعنی فیض الهی قطع شدنی نیست،

۱. نگاه کنید به لغت نامه دهخدا، حرف «خ»، ص ۷۹۹.

۲. تاریخ ادبی براون، ج اول، پیشین، ص ۴۰۸.

دوره فترت میان پیمبران وجود نداشته است، خدای بی فیض مانند خورشید بی نور است؛

۶. بنابراین آنچه گفته شد، هر وقت خدا بوده است جهان نیز بوده است، پس جهان قدیم زمانی است، هر چند حادث ذاتی باشد (میرداماد)؛

۷. روح از بدن جداست و پس از مرگ باقی می ماند (در عین حال مسلمانان بر آنند که خدا در قیامت روح و بدن را دوباره باز می گرداند).

ب. اختلافات سیاسی شیعه و سنی، مبتنی بر این اصل است که سنی رسول را از طرف خدا و فیض الهی و لطف او می داند؛ چون فیض همیشگی است، پس از مرگ محمد (ص) باید کسی از طرف خدا باشد، به نظر اهل تشیع آن کس امام است.

از آن چه گذشت تا حدی به اختلافات شیعه و سنی آشنا شدیم. خوارج چنان که اشاره کردیم در بسیاری موارد یا شیعه و سنی سر سازگاری نداشتند. مطالعه در آرای مذهبی فرق مختلفی که از خوارج منشعب شدند، نشان می دهد که بر روی هم خوارج مردمی متعصب و سختگیر و دور از منطق بودند. از ازارقه؛ از مهم ترین فرق خوارج بودند و می گفتند: «هر کس چه مسلم چه غیر مسلم، مرتکب گناهی شود، اعم از آن که گناه او از گناهان صغیره باشد یا کبیره، مُشْرک است و قتل او و اطفال و زنان او لازم می آید. گروه دیگر از خوارج که صُفْرَیْه خوانده می شدند، قول ازارقه را در باب حکم گناهکاران قبول داشتند، فقط حکم قتل اطفال ایشان را جایز نمی شمردند...»<sup>۱</sup> در کتاب ملل و نحل شهرستانی از فعالیت های سیاسی و آرا و نظریات مذهبی این جماعت به تفصیل یاد شده است.<sup>۲</sup>

شیعیان برخلاف خوارج و اهل سنت، طرفدار علی (ع) و اهل بیت رسالت بودند و به اصل انتخاب خلیفه از بین صالح ترین افراد مسلمین معتقد نبودند؛ محمد حسین طباطبائی می نویسد: «شیعه در اصل لغت به معنی «پیرو» می باشد، و به کسانی گفته می شود، که جانشینی بیغمیر اکرم (ص) را حق اختصاصی خانواده رسالت می دانند و در معارف اسلام، پیرو مکتب اهل بیت می باشند.»<sup>۳</sup>

۱. عباس اقبال، خاندان نوبختی، ص ۳۴.

۲. نگاه کنید به ملل و نحل، شهرستانی، از ص ۸۲ به بعد.

۳. محمد حسین طباطبائی، شیعه در اسلام، ص ۴.